



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۲۸



م. اسحاق نگارگر

«نرود میخ آهنین در سنگ»

یکی از مصیبت های در خور توجه جنگ این است که جنگ فرهنگ جامعه را صدمه می زند و عقده های کینه و نفرت نسبت به انسان را افزایش می دهد. تربیت اطفال را خراب می سازد و همه معیار های اهمیت انسان را از میان می برد. من این یادداشت را در ۱۸ دسمبر سال ۲۰۱۳ نوشته بودم اما چنانکه شیخ شیراز سعدی (رح) گفته است:

«نرود میخ آهنین در سنگ»

جنگ پرورش دهنده غرور و خودسری نیز است و حرف راست در گوش متعصبان مغرور و جنگ افروز راه باز نمی کند. به هر صورت این یادداشت سه سال پیش را باز تقدیم می کنم. نگارگر برمنگهم ۱۸ دسامبر ۲۰۱۶

سی و چند سال شد که ما برای صلح می جنگیم. هر جنگجوی وقتی که جنگ را آغاز می کند برای صلح می جنگد ولی هر جنگجو می پندارد که تنها با امحای کامل دشمن به صلح می رسد و بدین ترتیب است که جنگ سال ها دوام می کند و صلح به یک آرزوی دست نارس بدل می شود.

انگلیس و فرانسه دو همسایه دیوار به دیوار صد سال با هم جنگیدند ولی این جنگ صد ساله غالب و مغلوبی نداشت و اگر می خواستند با خون کشته شدگان آسیا بچرخانند بدون مبالغه چندین تن گندم را می توانستند آرد کنند. قاعده هر جنگ بر این است که یک طرف جنگ مغرورانه خویشتن را از حریف خود قوی تر می پندارد و تصور می کند که حریف خود را با سرانگشت خود مغلوب می کند و هنگامی که از حریف ضعیف مقاومت می بیند، غرورش جریحه دار می شود و جنگ را تشدید می کند و دیگر گپ بدانجا می کشد که زمام اسب سرکش جنگ از کفش بدر می رود.

فرانسویان سی سال در ویتنام جنگیدند ولی نتوانستند ویتنامی ها را مغلوب کنند زیرا که ویتنامی ها از موجودیت خود و کشور خود دفاع می کردند. فرانسویان در دین بین فو با شکست قطعی رو به رو گردیدند و راه خود گرفتند و رفتند و امریکا که خویشتن را ابر قدرت می پنداشت پای در جبهه ویتنام جنوبی گذاشت و ده سال تمام از حکومتی به دفاع پرداخت که پس از خروج امریکا حتی یک روز هم دوام نیاورد و از پای افتاد.

روس ها برای دفاع از یک حکومت منفور دیگر بر همسایه خود افغانستان تاختند و شب و روز بر دهات و شهرهای آن کشور بم فرو ریختند و بعد از ده سال آن را یک زخم خونچکان یافتند و دیدند که نه جنگ به پایان می رسد و نه صلح به دست می آید. مملکتی ویران به دنبال گذاشتند و راه خود گرفتند و رفتند.

امریکاییان و ناتو نیز در افغانستان آمدند تا صلح بیاورند و این کشور را به گفته خود شان از تروریزم پاک کنند و اینک امریکا و ناتو نیز بدین نتیجه رسیده اند که حتی برای یک لاف خشک و خالی هم دستاویزی ندارند و اینک باید کشوری را به دنبال بگذارند که همسایه ها با سؤ نیت برایش انگشت تهدید تکان می دهند و غرب نیز در آن پایگاه مستحکم ندارد تا با خاطر آسوده و مطمئن از این معرکه بدر رود و این کشور که روزگاری با توکل بر خدا(ج) روس را از خاک خود بیرون افگند اکنون با توکل بر امریکا می خواهد خود را از شر مداخله و احیاناً تجاوز احتمالی همسایگان برهاند.

من فکر می کنم که این توکل بر امریکا برای همسایگان فرصتی مناسب به دست می دهد که به شیوه غیر مستقیم در میدان افغانستان و با نیروی خود افغان ها با امریکا طرف شوند و تمام تلفات این جنگ ها را بر افغان ها تحمیل کنند و درست آن سان که امریکا و متحدانش مدال پیروزی بر کمونیزم روس را بر سینه خود زدند فردا همسایه ها خروج ننگین امریکا را از منطقه، به خود نسبت دهند و مدال افتخار آن را بر سینه خود بزنند.

آیا وقت آن نرسیده است که ما از تاریخ درس عبرت بگیریم و بدانیم که رفتن به پامردی همسایه در بهشت با عقوبت دوزخ برابر است؟

اگر معرکه آرایی های بین المللی، اختلاف چین، جاپان و کوریای جنوبی بر سر آن جزایر بی صاحب در اقیانوس آرام، دیوانگی ها و لجام گسیختگی های کوریای شمالی رقابت های احتمالی هند با چین در قاره آسیا و افریقا، چین و امریکا را باهم شاخ به شاخ کند؛ امریکا از پایگاه های خود در افغانستان بر ضد چین و متحدانش یعنی ایران و پاکستان استفاده خواهد کرد و افغانستان همانند یک قوچ بیچاره در جنگ پیلان درگیر خواهد شد.

به هر صورت انسان بیچاره در طول تاریخ خود برای صلح جنگیده است ولی به صلح نرسیده درگیر جنگی دیگر گردیده است.

دبلی راندال شاعر امریکایی زیر عنوان "بعد از گشتار" شعری دارد که مسئولیت ترجمه آن را من به عهده می گیرم و او در این شعر خود می گوید که هر جنگ در جامعه انسانی عقده های انتقام را برانگیخته و آن عقده های انتقام سبب جنگ های تازه گردیده است.

آیا انسان می تواند گریبان خود را از چنگال این جنگ و انتقام نجات بدهد و آب عفو و بخشایش آتش انتقام را خاموش و انسان را به صلح دایمی برساند و یا باز هم انسان مشکلات خود را با معیار های وحشیانه جنگ و انتقام حل و فصل خواهد کرد.

در یادداشت امروز ترجمه شعر راندال را برای تان تقدیم می کنم:

بعد از گشتار

مرد خون آشام با ناز و تبختر گفت:

"می کشیم و ما همی جنگیم و آنکه صلح می آید."

"آری، آری، صلح بعد از جنگ"

گشت، اما بعد از آن فرزند مقتولی؛

گشت فرزندان قاتل را،

باز یک فرزند قاتل،

گشت فرزندان آن مقتول بسمل را؛
این بگشت و آن بگشت و باز خون آشام،
با تبختر گفت:
می گشیم این بار و بعد از گشتن ما صلح می آید.
لیک مردن بود و گشتن بود و دیگر هیچ
نگارگر

After the killing

We will kill,
Said the blood- thirster
"And after the killing there will be peace"
But after the killing their sons
and his sons killed their sons
and their sons killed his sons
until at last a blood- thirster said
We will kill"
"And after the killing there will be peace"

Duddley Randall (۱۹۱۴)

** * **